

ترسیده نگاهم کرد که سعی کردم بهش آرامش بدم و بهش بفهمونم چیزی نیست
و نباید خودش رو ناراحت کنه.

-چیزی نیست؛ از چی می ترسی؟

خیره ی نگاهم شد و با لبخند کجی که روی لب هاش جای خشک کرده بود از
روی پام بلند شد.

همونطور که لباس هایی رو که توی تنش بود رو درمی آورد جواب داد:

مخنا: از اینکه عاشقم شی.

پوزخندی روی لبم نشست و گردن کج کردم.

-عاشق تو؟

جوری گفتم که حالیش شه بدنی که جلوم قرار داده همچین مال خاصیم نیست.

مخنا: چمه من مگه؟

سر تا پا نگاهش کردم و لب برجیدم.

-چت نیست؟

مانتوش که در او مد، به سرعت لباسش رو در آورد.
با دیدن بدن زیبا و مجنوب کننده‌اش پوزخند کم کم پاک شد.

محنا: تکرار کنم؟

همونطور که دلا می‌شد و خط سینه‌های خوش فرمش توی دیدم قرار می‌گرفت دوباره تکرار کرد.

محنا: مگه من چمه؟!!

دستم روی کمرش نشست که سرمای روی دستم به گرمای زیاد بدنش منتقل شد.

محنا: آه، خیلی سرد بود.

-گرمای تو باعث شد زیاد به چشم نیاد سردیش، توجه نکن.

دستم به سمت شلوارش که رفت انگشتم رو بین دستاش گرفت.

انگشت فاکم رو توی دهنش نگه داشت و مشغول خیس کردنش شد.

نقطه ضعف من لوندی بود؛ انگاری اونم خوب بلد بود اینکار رو...

سکوت عجیب اتاق و مهارت اون توی اینکار زیادی برام عجیب و جذاب بود.

انگشتم رو بین پاهاش برد و مشغول کشیدنش از بالا تا پایین بدنش شد، آه کوتاهی از بین لب هاش خارج شد که چنگ محکم روی پهلویش نشست و به سمت خودم کشیدمش.

تا خواستم شلوارش رو دربیارم مانعم شد و ماهرانه بلند شد.

مخنا: همیشه که...

-چرا نشه؟

مخنا: من که از این پولیا نیستم، شرط داره خوابیدن با من...

اسکین 98